

۶۸ واژه‌ی پر کاربرد املائی

۱	هایل: ترسناک
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>آن که به دردی دایم و علّتی هایل مبتلا باشد و به هیچ تأویل خلاص نیابد. (خارج از کشور - ۸۹)</p>	<p>- شرح واقعه‌ی حایل به کدام زبان داده شود که شدّت صدمت و صولت سطوت آن راه عبارت بسته است. (تجربی - ۸۵)</p> <p>- یکی از ملوک را مرضی حایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی (تجربی - ۸۹)</p> <p>- تا به برکات خلوص و یک‌دلی و میامن هم‌پشتی و معاونت از چندین ورطه‌ی حایل خلاص یافتند. (خارج از کشور - ۸۸)</p>
۲	هایل: مانع، مجاب
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>- آن حایل میان کفر و دین بود.</p> <p>- ملک فرمود: مانع خشم و حایل سیاست آن بود که صدق اخلاص و مناصحت تو می‌شناختم. (زبان - ۹۳)</p>	<p>- خرگوش گفت: از آن‌گه که هایل فراق در میان آمد و ریسمان لقا به انقطاع رسید به گوشه‌ی عزلت افتادام. (زبان - ۸۷)</p> <p>- چه کنم بین من و دوست اجل هایل بود (تجربی - ۹۴)</p>
۳	صواب: درست
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>- از این اندیشه‌ی ناصواب درگذر. (زبان - ۸۹)</p> <p>- پادشاه موقّق آن است که کارهای او به ایثار صواب نزدیک باشد و از طریق مضایقت دور.</p> <p>- صواب آن است که صاحب حق را مظفّر شمرد. (زبان - ۸۹)</p>	<p>- مگر ثواب باشد که بونصر مشکان که دارای عقار فراوانی است نیز اندر میان باشد. (زبان - ۸۵)</p> <p>- حالی به ثواب آن لایق‌تر که مهمّات را خوار شمرده نیاید. (هنر - ۸۸)</p>
۴	ثواب: پاداش
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>- همّت بر اکتساب ثواب مقصور گردان. (زبان - ۸۹)</p> <p>- آن‌که سعی او به مصالح دنیا مصروف باشد، زندگانی بر او وبال گردد و از ثواب آخرت بماند. (خارج از کشور - ۸۹)</p> <p>- سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد. (خارج از کشور - ۹۰)</p>	<p>گاه مجرمان را صواب کردار مخلصان ارزانی می‌دارند. (تجربی - ۸۶)</p>
۵	نواهی: نهی‌شده‌ها، منکرات، زشتی‌ها
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>- و هر پادشاه را که همه‌ی ادوات مُلک مجتمع باشد و بنای اوامر و نواهی او بر بنیاد تأمّل و مشاورت آرمیده باشد، مُلک او از استیلائی دشمنان مصون ماند.</p> <p>- هر آن‌چه از اوامر و نواهی فرمودی. (سراسری تجربی - ۹۱)</p>	<p>تو همیشه بر طاعت اوامر من اقبال نموده‌ای و از نواحی امتناع کرده. (خارج از کشور - ۸۸)</p>
۶	نواهی: (چ نامیه) نامیه‌ها
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<p>چه امارت نواحی و مزید ارتفاعات و تمهید اسباب معیشت به عدل متعلّق است.</p>	<p>و آن نواهی از فساد و تباهی آن غدار پاک گردانید. (زبان - ۸۶)</p>

۷	منسوب: آن‌که برای انجام کاری به مقامی گماشته شده است، نصب کرده شده
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
خواجه احمد به وزارت منسوب شد.	خواجه احمد به وزارت منسوب شد. (زبان - ۸۵)
۸	منسوب: نسبت داده شده
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- احتیاطی تمام فرموده است تا به کامکاری سلاطین و تهوّر ملوک منسوب نگردد و حکمی که در حقّ او رانند از مقتضای عدل دور نباشد. - درویش اگر سخاوت ورزد به افراط و زیاده‌روی منسوب شود. (ریاضی - ۹۳)	- به نادانی و غفلت منسوب گردم. (هنر - ۸۶) - هرگاه که به قصد و عمد منسوب نباشد مجال استعفا ... فراخ‌تر است. (ریاضی - ۹۱)
۹	گذارن: قرار دادن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- دل قوی دار و معاینه‌ی خویش را به زرق و شعوده فرونگذار. (زبان - ۸۸) - تو خبر نداری و به این طمع کار علم خویش فروگذاری و از علم دور افتی.	- عنان سخن به من سپاری و مناظره‌ی او با من گزاری. (تجربی - ۸۶) - آن را که خواهم بردارم و آن را که خواهم فروگذارم. (هنر - ۹۲) - و وضعی‌تر صدقا آن است که در حال شدت و نکبت صداقت را مهمل گزارد (انسانی - ۹۲) - موضع حزم و احتیاط را ضایع نگذارد. (زبان - ۹۳) - ... به هیچ حال دهشت را به خود راه ندهد و خوف و تحیّر را در دل مجال نگذارد. (خارج از کشور - ۹۳)
۱۰	گذارن: به جای آوردن، انجام دادن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- ثبات قدم در راه خدمت‌کاری و حق‌گزاری به جهانیان نمایم. (زبان - ۸۷) - شکر نعمت‌های او گزاریم. - اگر کسی همه‌ی عمر به صدق دل نماز گزارد. - ثنای باری عزّ اسمه می‌گویند و فرض ایزدی می‌گزارند. (خارج از کشور - ۹۲) - چون ملک این باب بشنود، شکر گزارد. (زبان - ۹۴)	- تا حقّ نعمت گذارده آید و کار از سامان نیفتد. (زبان - ۸۵) - و از حقوق پادشاهان بر خدمت‌کاران گذارد حقّ نعمت است. (هنر - ۹۱) - باید قدر دانند و شکر آن به سزاتر بگذارند. (زبان - ۹۲)
۱۱	برائت: بیزاری، تنفر، بری بودن از جرم، عیب، تهمت و مانند آن‌ها
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
برائت ساحت و فرط مناصحت و صدق اشارت و برکت دیدار من معلوم خواهد شد. (ریاضی - ۸۹)	با براعت و بیزاری روی به مذمت و وقیعت من آوردند. (تجربی - ۸۸)
۱۲	براعت: برتری یافتن در دانش و ادب، درگذشتن از همگان، برتری
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
اسم و شهرت نوبت میمون که روز بازار فضل و براعت است، بر امتداد آیام جاودانگی گردانید. (هنر - ۸۸)	اختر آسمان برائت و گوهرکان بلاغت و استاد فضلی ماوراءالنّهر بود. (تجربی - ۸۹) سرای قناعت از برای برائت شجاعت او پردازیم. (زبان - ۹۲)
۱۳	غربت: دوری
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
تا جایی که خلق از مکاید فلش برفتند و راه غربت گرفتند. (تجربی - ۸۹)	ایزد تعالی موهبت محبت تو در چنین قربتی ارزانی داشت مرا و از چنگال محنت فراق بیرون آورد.

۱۴		قربت: نزدیکی
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>مَنْتِ خدای را، عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱)</p>	<p>هر دو مزید غربت، از دیگر خواص خدم مرتبه‌ی تقدّم یافته بودند و رجوع معظّمات امور با ایشان بود. (زبان - ۸۶)</p> <p>و هر روز مقامی دیگر در بساط غربت به تازگی می‌یافت تا قدم راسخ گردانید و از جمله‌ی مشیران و محرمان گشت. (تجربی - ۸۷)</p>	
۱۵		مذموم: نکوهیده، سرزنش شده
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>اگر شخص پلید تو را بارها بسوزند و دریاها بر آن برانند، گوهر ناپاک و سیرت مذموم تو از قرار خویش نگردد.</p> <p>خدعه و تزویر همه صفات مذموم اخلاقی هستند. (ادبیات فارسی ۲، درس ۱۴)</p>	<p>بد سیرت مذموم طریقت را به تکلف بر اخلاق مرضی آشنا نتوان کرد. (هنر - ۹۱)</p> <p>سنت‌های مذموم که ظلمه‌ی ضالّه نهاده بودند به یک‌بار محو کرد. (خارج از کشور - ۹۲)</p>	
۱۶		مضموم: مملوق شده، ضمیمه شده
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>به هندوستان چنین کتابی است و می‌خواهیم که به این دیار نقل افتد و دیگر کتب هندوان بدان مضموم گردد.</p>	<p>دیگر کتب به آن مذموم گردد.</p>	
۱۷		تعلّم: علم آموختن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>و فایده در تعلّم، حرمت ذات و عزّت نفس است، پس تعلیم دیگران همه کس را منفعت حاصل کند.</p>	<p>تا رنج تالّم و تفحص هر چه تمام‌تر نباشد، در سخن این منزلت نتوان یافت. (زبان - ۸۸)</p>	
۱۸		تألّم: دردمندی، رنج
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>هر چند تأمل زیادت می‌کنم، گمان من در وی نیکوتر می‌شود و ندامت و تألم بر هلاک وی بیش‌تر.</p>	<p>خرگوش به برکت خرد پیش‌بین زنگ تعلّم و رنج از خاطر زدود و حجاب بین خود و خطر، حایل کرد.</p>	
۱۹		امارت: امیری کردن، فرمانروایی کردن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>استحقاق وی به رُتبت پادشاهی و منزلت امارت معلوم و استقلال وی تقدیم ابواب سیاست و تمهید اسباب ایالت را مقرر.</p>	<p>چون امیری و حاکمی به عمارت و حکومت ولایتی رود، اهل آن‌جا مطلوب خود را در هر کسوت که متضمّن مصلحت خود دانند به عرض رسانند. (تجربی - ۸۵)</p> <p>اعیان آن شهر فراهم آمدند تا کار عمارت بر کسی قرار دهند که مَلِک ایشان را وارثی نبود. (ریاضی - ۸۷)</p> <p>اعیان شهر را حضور او موافق نمود و گفتند: شایسته‌ی عمارت این خطّه اوست. (خارج از کشور - ۹۳)</p>	
۲۰		عمارت: آبادکردن، بنا کردن، سافتمان، بنا
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست	
<p>خانهِ دل ما را از کرم عمارت کن / پیش از آن‌که این خانه رو نهد به ویرانی (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۳)</p> <p>در عمارت دستی چون ابر نیسان مبارک دارد. (زبان - ۹۲)</p>	<p>یکی از ملوک با تنی چند از خاصّان در شکارگاهی به زمستان از سرای و امارت دور افتاد.</p> <p>بلای مرگ را چون هنگام فرود آید، راه بدان امارت عالی چنان یابد که بدان کومه‌ی مختصر. (خارج از کشور - ۹۱)</p>	

۲۱ امارات: نشانه‌ها، نشانه‌ها (جمع اماره)	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
امارات آن بر خود ظاهر نگردانید و هیچ اضطراب ننمود.	پادشاه‌زاده‌ای را که علامات اقبال و عمارات در افعال وی واضح است و ... (زبان - ۹۲)
۲۲ فراغ: آسایش	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
در طلب رضای فراغ دوستان سعی پیوند. (زبان - ۹۰)	اگر جان و نفس فدای ذات و فراق او نگردانیم به کفران نعمت متهم شویم.
۲۳ فراق: دوری، جدایی	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۱)	با هزار سوزش فراغ و آرزومند اشتیاق، شرح واقعه‌ی ... به کدام زبان داده شود. (تجربی - ۸۵)
۲۴ سمین: چاق	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
موجودی بود چاق و سمین.	- گاوی ثمین و فربه در چراگاهی روزگار می‌گذرانند. علم جوی و طاعت آور تا به جان / زین تن لاغر برون آبی ثمین (تجربی - ۹۴)
۲۵ ثمین: گران‌بها	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
ابله‌ی را دیدم سمین، خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر ران و غلامی از بی دوان. (تجربی - ۸۹)	- سخنان نغز و سمین سخنور همه را به التهاب و هیجان آورده بود.
۲۶ عاجل: به شتاب آینده	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
راحت عاجل به تشویش محنت آینده تیره کردن خلاف رای خردمندان است.	مثال: اگرچه در آجل توقفی رود، عذاب آینده بی‌شبهت منتظر باشد. - آه از آن عشق که با شعله‌ی عشق و شباب / چه جلا داشت دریغا اجلی آجل بود (تجربی - ۹۴)
۲۷ آجل: آینده	
مثال: اگرچه در عاجل توقفی رود، عذاب آجل بی‌شبهت منتظر باشد. (تجربی - ۹۰)	
۲۸ غدر: میله، مکر، فریب	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- تا دلایل غدر و خدیعت و مکر او ظاهر گشت. (زبان - ۸۵) - روزگار انصاف گاو بستد و دمنه را رسوا گردانید و غدر و شعوه‌ی او بر شیر معلوم گشت. (هنر - ۹۱)	تا دلایل قدر و مکر او ظاهر گشت. (زبان - ۸۶)
۲۹ قدر: ارزش	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- به نزدیک اهل مروّت بی‌قدر و قیمت گردیم. تا خصم بزرگوار قدر و کریم نباشد اظهار قدرت و شوکت روا ندارد. (تجربی - ۹۲) - هر که در ادای شکر و شناخت قدر نعمت غفلت ورزد، نام او در جریده‌ی عاصیان ثبت گردد. (خارج از کشور - ۹۳)	[هر فرمان را] آن صدر با غدر بل آن بدر هر صدر، پیش از ادای وحی همی خواندی. (تجربی - ۹۲)
۳۰ سفیر: فرستاده	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
پس سفیری به بارگاه پادشاه فرستادند به همراه هدایای بسیار.	زاغ این سخن بشنود و بی‌واسطه‌ی سفیر و مشیر در محضر حاضران زبان بگشود. (خارج از کشور - ۹۰)

۳۱ صفیبه: صدای بلند	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	آن‌که او آواز مرغ آموخته است، او مرغ نیست، صیّاد مرغان است، بانگ و صفیری می‌کند تا او را مرغ دانند. - در هوا چون بشنود بانگ صفیر ... (خارج از کشور - ۹۴)
۳۲ نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	- اگر آن چه صورت حال است، بازگو کنیم، نقض عهدی که با خرس بسته‌ام، لازم آید. (هنر - ۸۷) - هر که ملک را بر غدر تحریک نماید و نقض عهد را در دل او سبک گرداند، یاران و دوستان را در بلا نهاده باشد. - اگر خلاف آن‌چه در هنگام اسارت گفته‌ام، مبادرت ورزم، در وقت خلاص و فراغ به نقض عهد، متهم گردم.
۳۳ نغز: نیک، خوب	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	درد پرده‌ی غنچه را باد بام / هزار آورد نغز گفتارها (ادبیات پیش‌دانشگاهی - درس ۱۱)
۳۴ صلاح: شایسته و مناسب بودن امری، مصلحت، نیکوکاری	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	اهل آن مکان صلاح کار در آن دیدند که شیران را بکشتند. چون اولوالامر از سلاح و فساد ایشان واقف نباشند، مطالب ایشان را به اجابت مقرون گرداند. (تجربی - ۸۵) مروّت عنوان طریقت است و فتوّت سلاح صحبت ... (زبان - ۸۹)
۳۵ طبع: سرشت، طبیعت، ذوق	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	یک نفر نویسنده که در عهدی مشهور و سبکش مطبوع طبع همگان است در عهد دیگری چندان اعتباری به سبک او نمی‌گذارند. - برای ایّام محنت و روزگار مشقت گنجی سازم تا شادی دل و فرح تبع من از آن بیفزاید. (هنر - ۸۶) - از خاکساران متواضع هیچ‌کس را این فروتنی و سلامت تبع نیست که شتر راست. (خارج از کشور - ۸۸)
۳۶ غالب: پیره، مسلط	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	- هوا بر احوال ایشان غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر (تجربی - ۸۶) - حسرت و المی بر من غالب و مستولی گردد. (هنر - ۹۱) توجه: قالب: شکل، صورت مثال: پس اشعار نیکو در قالب غزل سروده است.
۳۷ ثنا: ستایش	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	- پس از ثنای جمع لب به سخن گشود. - زیادت هزار منبر نهاده شده است که بر آن ثنای باری عزّ اسمه می‌گویند. (خارج از کشور - ۹۲) - دل‌خواه‌تر تنها آن است که بر زبان گزیدگان و اشراف رود. (هنر - ۹۴) توجه: سنا: روشنایی، روشنی
۳۸ معونت: یاری، همکاری	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	- در تخلص تو از آن معونت و مظاهرت روا نبیند. (هنر - ۹۰) - مرا هیچ تدبیر موافق‌تر از صلح دشمن نیست که در ورطه‌ی بلا مانده است و بی‌معونت من از آن خلاص نتواند یافت. (زبان - ۹۱) - در کسب منافع و دفع مضارّ مؤوتتی و مظاهرتی واجب دارد. (زبان - ۹۰) - اگر کسی را بخت متونت نماید و ملازمت این سیرت دست دهد بر آن تحمید و صلت چشم نتوان داشت. (زبان - ۹۳)

۳۹ متابعت: پیروی کردن	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
از متابعت من اعراض کردند... (تجربی - ۸۸)	امروز که زمانه در اطاعت و فلک در مطابعت رای و رایب سلطان عادل است... (هنر - ۸۸)
۴۰ مطاوعت: فرمان بردن	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - سر ایشان کبوتری بود که او را مطوقه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۴) - و از حقوق پادشاهان تقریر ابواب مطاوعت است. (هنر - ۹۱) <p>توجه: املائی این دو واژه «متابعت و مطاوعت» را که با یک معنی به کار می‌روند، با یکدیگر اشتباه نگیرید.</p>	خواهد که خلائق او را متاوعت و متابعت نمایند. (تجربی - ۸۵)
۴۱ زلت: فضا، لغزش	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - آدمیان را از روی لغزش و زلت یا از روی غضب از این نوع حادثه‌ها افتد. - بی‌زلت و بی‌گناه محبوسم (ادبیات فارسی ۲، درس ۲۲) 	<ul style="list-style-type: none"> - گاه ناصحان را به عذاب ذلت جانیان مؤاخذه می‌نمایند. (تجربی - ۸۶) - هیچ کس از سهو و ذلت مصون و معصوم نتواند بود. (ریاضی - ۹۱)
۴۲ مظاهرت: پشتیبانی کردن، یاری کردن، حمایت	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - این است داستان موافقت برادران و مظاهرت ایشان در مسرت و مصیبت که هر یک در حوادث ایام و مصایب زمانه به جای آوردند. (خارج از کشور - ۸۸) - اما ملک به عنایت ازلی و مساعدت روزگار و به معونت و مظاهرت یاران توان یافت. (خارج از کشور - ۹۳) 	<ul style="list-style-type: none"> - و در تخلص تو از آن معونت و مظاهرت روا نبیند. (هنر - ۹۰) - به طمع معونت و مظاهرت، مصالحت من بپذیرد و هر دو را به برکات راستی نجاتی حاصل آید. (زبان - ۹۱)
۴۳ حمیت: مرورت، مردانگی	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - درویشی اصل بلاها و داعی دشمنیگی خلق و و زایل‌کننده‌ی زور و حمیت است. (تجربی - ۸۷) - شیر گفت: هرگاه شفقت و حمیت گاو یاد کنم، حسرت مستولی گردد. (هنر - ۹۱) - درویشی و فقر، اصل بلاها و زایل‌کننده‌ی زور و حمیت و مجمع شر و آفت است. (ریاضی - ۹۳) 	اگر از روی دین و همیت کوششی پیوسته آید، برکات و ثواب‌های آن را نهایت صورت نبندد. (ریاضی - ۸۹)
۴۴ ستوران: جمع ستور، چهارپایان	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - در نواحی روستای او دو شیر پدید آمدند و ستوران را می‌کشتند. - گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم، روزه به دهن. (ادبیات فارسی ۳، درس ۷) <p>توجه: ستور: جمع سطر مثال: در کتاب تاریخ بیهقی، از خلال ستور آن با روحیات و کردار هریک از ایشان آشنا می‌شویم. (ادبیات فارسی ۳، درس ۷)</p>	غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اما گاه که علف ستوران است به تبع آن هم حاصل آید. (زبان - ۸۹)
۴۵ تأمل: درباره‌ی امری به دقت فکر کردن، درنگ کردن در کاری	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
<ul style="list-style-type: none"> - این کتاب بر ذکر و اظهار بعضی از آن مشتمل است، تأملی به سزا رود، شناخته گردد. (زبان - ۸۸) - چون تأملی فرماید و تمییز ملکانه بر تزویر تو گمارد، رسوایی تو پیدا آید. (هنر - ۹۳) - در کارها پیش از تأمل و تدبیر آغاز نکند. (زبان - ۹۳) 	<ul style="list-style-type: none"> - من آن راجح سخن قاصر فعلم که در خوانم کارها تعمل کافی نکنم. (ریاضی - ۸۵) - از فواید تدبیر و تعمل غافل باشد تا از فرط استیصال کار او به وخامت رسد. (ریاضی - ۸۸) - خردمند باید که در این حکایت به نور عقل تعملی کند. (خارج از کشور - ۸۸) - هر آنچه فرمودی از سر تعملات درونی و فراست بود. (تجربی - ۹۱) - در کارها پیش از تعمل و تدبیر اقدام نکند. (زبان - ۹۴)

نَسَب: نَزَاد، تَبَار، نَزَاد اِرْجَمَنْد		۴۶
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
- ملک‌زاده جواب نیکو و به وجه گفت و از نَصَب خویش ایشان را اعلام داد. (ریاضی - ۸۷) - که به حسب و نَصَب ایشان التفات ننماید. (زبان - ۸۸)	و نَسَب او به بزرگان می‌رسید.	
توجه: نصب: گماشتن، قرار دادن یا گذاشتن چیزی در جایی مثال: به نصب ایشان همت گماشت.		
غَمْز: سَفَنْ پِیْنِی کردن، آشکار کردن راز کسی، اشاره کردن به چشم و ابرو		۴۷
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
باد صبا در میان غمذی می‌کرد. (تجربی - ۸۸)	هول ارتکابی کردی و این غدر و غمز را مدخلی نیک باریک جستی. (هنر - ۹۰)	
مَضْر: مَمَل مَضْوَر، مَذَل، اقامت در شهر		۴۸
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
انواع هول و خطر و هزینهی حذر و مشقت سفر بر حریص آسان‌تر از دست‌درازی برای قبض مال بر سخی. (ریاضی - ۸۸)	روزگاری دراز در کسب مال زحمت‌های سفر و حضر کشیده‌ام و حلق خود را به سربنجه‌ی گرسنگی فشرده. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۱) توجه: «سفر و حضر» غالباً با هم در جمله به کار می‌روند.	
مَذْز: پَرهیز کردن، دوری کردن، ترسیدن		۴۹
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
کشتی بی‌لنگر آمد مرد شر / که ز باد کژ نیابد او حَصْر (تجربی - ۹۴)	ای پسر نیک حذر دار از این هر سه عدد / یک دو بار اینت بگنتم و این بار سوم	
فَوَار: بی‌مقدار، بی‌ارزش		۵۰
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
ملک از استماع این نصیحت امتناع نمود و سخن مشیر بی‌نظیر خار داشت. (زبان - ۸۹)	عاجزتر ملوک آن است که مهمات ملک را خوار دارد. (تجربی - ۹۰)	
مَهْمَل: بیهوده، بی‌معنی، کلام بیهوده و بی‌معنی		۵۱
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
- جانب حزم را محمل نگذارد. (زبان - ۸۶) - موضع حزم و احتیاط را محمل گذارد. (تجربی - ۹۰)	این قدر مهمل گفت که سررشته‌ی امور از دستمون رفت. (ادبیات فارسی ۳، درس ۳)	
مَزْم: دوران‌دیشی، هوشیاری		۵۲
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست	
بقا و فراغ ملک و سطوت سلطنت بی‌هضم کامل و عدل شامل ممکن نباشد. (هنر - ۸۸)	- جانب حزم را مهمل نگذارد. (زبان - ۸۶) - اگر اهمالی‌نمایم از حزم و احتیاط دور باشد. (هنر - ۸۶) - هر که قاعده‌ی کار خود بر ثبات حزم و وقار نهد، عواقب کار او مبنی بر ملامت و مقصور بر ندامت باشد. (ریاضی - ۸۸) بدین حزم، خرد و دهای تو آزموده‌تر گشت و اعتماد بر نیک بندگی و طاعت تو بیفزود. (زبان - ۹۳) - حزم آن باشد که برگیری تو آب / تا رهی از ترس و باشی بر صواب (تجربی - ۹۴)	
توجه: هضم: گوارش		

۵۳ مرضی: پسندیده	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
- و پسندیده‌تر اخلاق ملوک، رغبت نمودن است در محاسن صواب و عزیز گردانیدن خدمت‌کاران مرزی اثر. (ریاضی - ۹۰)	- پسندیده‌تر اخلاق ملوک، عزیز گردانیدن خدمت‌کاران مرضی اثر است. (تجربی - ۸۶)
- تا در دفع مهمّات با یک‌دگر دست در دست هم نهند و چندین ثمرات مرزی شامل گردد. (خارج از کشور - ۸۸)	- واثق به وفای روزگار به رغبتی صادق به کار بندگی و خدمات مرضی مشغول شد. (تجربی - ۸۷) و (خارج از کشور - ۹۱)
	- و اخلاق نامرضی و عادات نامحمود ایشان را معتبر ندارد. (زبان - ۸۸)
	- بد سیرت مذموم را به تکلف بر اخلاق مرضی آشنا توان کرد. (هنر - ۹۱)
۵۴ مستور: پنهان، مخفی	
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
- هر یک با کینه‌ای در سینه مسطور ترکِ مواصلت او کردند. (هنر - ۸۵)	- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست. (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۱)
- حاصل آن باشد که خیر و شر مخفی و مسطور گردد. (تجربی - ۸۵)	- دربان، اعیان را گفت: این کار مستور گزارید که من جاسوسی گرفته‌ام. (ریاضی - ۸۷)
	توجه: مسطور: نوشته شده، به سطر درآورده
	مثال: وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور است.
۵۵ اتباع: پیروان	
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
پس فرمود تا اطباع و حشم او از آن خطّه بیرون کردند. (زبان - ۸۶)	- و اتباع و حشم او از آن خطّه بیرون کردند. (زبان - ۸۵)
الحق پشت و پناه سپاه و اطباع من بود. (هنر - ۹۱)	- اگر محتاج شوی به لشکر و سپاه و اتباع، همه ساخته آید. (خارج از کشور - ۹۱)
	- اشارت آن دژخیمان به هلاک من و عزیزان و اتباع کشیدی (زبان - ۹۴)
۵۶ صفوت: برگزیده و فالص از هر چیز	
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
چون آن همای هوا، هُما قدر و سما رفعت، آدم صفوت، برهان الحق، ...	- در خبر است از سرور کاینات و رحمت عالمیان و صفوتِ آدمیان ... (ادبیات فارسی ۳، درس ۱)
(ریاضی - ۹۲)	- گفت لابد درد را صافی بود / زین دلالت دل به صفوت می‌رود (خارج از کشور - ۹۴)
۵۷ نصاب: مقدار معین از هر چیز	
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
سلیمان مکنّت، نساب عدل و رأفت بر کمال مهمی که روزگار من بنده در هم زده بود ... (ریاضی - ۹۲)	وزن سبد خودش به حدّ نصاب نرسیده باشد. (ادبیات فارسی ۲، درس ۸)
۵۸ وزه: بار گناه، گناه	
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
وذر آن درگردن بماند و اگر به گناهی که ندارم، اعتراف کنم ... (هنر - ۸۷)	به آن‌چه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟ (ادبیات فارسی ۳، درس ۶)
ایشان بر مقتضی و موجب ریای نفس در دام کام گام نهد و وذر و وبال را حمل نماید. (ریاضی - ۹۲)	
۵۹ ممظور: قدغن، ممنوع، تنگنا	
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
مهران و بزرگان، قصد زیردستان و اتباع در مذهب سیادت محضور شناسند. (تجربی - ۹۲)	مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند. (ادبیات فارسی ۲، درس ۵)
	در شریعت شفقت و رأفت محظور شمردندی. (ریاضی - ۹۴)
۶۰ روضه: باغ، گلزار (روضه‌ی رضوان: بهشت)	
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
گاه هست جمال احدیت و گاه نیست کمال صمدیت گشتند و گاه در روزه‌ی الفت از شراب قربت سرمست شدند. (هنر - ۹۲)	نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روضه‌ی فیروزه قام (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۵)

۶۱	ملاوت: شیرینی
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۳)	گاه از هلاوت حی رحمان سرمست، گاه از منت رحیم پست. (هنر - ۹۲)
۶۲	فصاحت: درستی و شیوایی، سغنی (هوان که) با استفاده از لغات و ترکیبات فوش آهنگ و رایج و ترکیب بندی درست عبارات و جملات مطلق قواعد زبان صورت می گیرد.
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
فصاحتی و بلاغتی داشت که کسی نداشت. (ادبیات پیش دانشگاهی، درس ۱۶)	درویش اگر فساحت نماید، بسیار گوی باشد. (ریاضی - ۹۳)
۶۳	ملاهی: آلات لهو
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
پروردگارا، مگذار نسبت به ملاهی و مناهی بی پروا باشم. (ادبیات پیش دانشگاهی، درس ۲) هم خانواده: باید که از تقدیم <u>ملهیات</u> و تأخیر مهمات قدم باز پس نهند. (تجربی - ۹۴)	... ملاحی با حازم چگونه متابعت نماید ... (تجربی - ۹۳)
۶۴	اهتمام: کوشش کردن، توجه کردن، تیمار داشت
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
دو ساعت دور میز حلقه زده در صرف کردن صیفی «بَلَعْتُ» اهتمام تامی داشتند. (ادبیات فارسی ۲، درس ۵)	هر که در صیانت ذات خویش اهتمام ننماید، دیگران را در وی امیدی نماند. (هنر - ۹۳)
۶۵	عزیمت: قصد کردن، سفر کردن، حرکت کردن
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
پس از عزیمت رضا شاه - که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد - همه ی تبعیدی ها رها شدند. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۹)	چه می خواستی که قرار عظیمت ما در تقدیم و تأخیر آن غرض بشناسی (زبان - ۹۳)
۶۶	صورت: ظاهر، شکل، سیما
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
الهی، روا مدار در ورای صورت آراسته ی ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد. (ادبیات پیش دانشگاهی، درس ۲) توجه: سورت: تندی، تیزی، شدت اثر	از سورت دعوی در حقیقت معنی آویختند. (خارج از کشور - ۹۲)
۶۷	هزل: مسافری، شوخی، مزاح
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- در بین آثار منثور فارسی نمونه های برجسته ای از ادبیات غنایی، به صورت تحمیدیه، مناجات، هزل، شکواییه، و ... به ظهور رسیده است. (ادبیات پیش دانشگاهی، درس ۶) - بنای ابواب کتاب بر حکمت و موعظت و آن گه در صورت هزل فرا نموده تا خواص برای شناخت تجارب و عوام به سبب هزل آن را بخوانند.	قومی لباس هزل و هجو و خوشه ی فحش و غیبت از نهاد خویش برکشیدند. (خارج از کشور - ۹۲)
۶۸	غوی: گمراه
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
که مرو زان سو بیندیش ای غوی / که اسیر رنج و درویشی شوی (هنر - ۹۴)	نقد را از نقل شناسد قوی (تجربی - ۹۴)

به واژگان زیر توجه نمایید، این واژگان در سؤالات املائی کنکورهای سراسری ۸۵-۹۳ مطرح شده اند:

انتفاع - لثیم تر - مفارقت - ضیق - مضایق - منصب - زرق و شعوه - نفاذ - نغمات - عاصی - احراز - سفاقت - لهجه - وهله - تمتع - زمام - لالی - تقاص - تسویه حساب - ضلالت - مترصد - زایل کننده - مغ و زنار - ترقی و انتصاب - مالیات مستغلات - نطق غراً - شعوه و طامات - گزاردن نعمت - شیخ و کالبد - خادم سماط - پهلوان نوحاسته - از حیث غرابت و شگفتی - ابطال و الفا - مؤانست به مصاحبت - غایت آمال - حدای عرب - از بهر (برای) - ضال (= گمراه) - جرس - سُخره - فراست - سُبجه - مرئی (نمایان، پدیدار) - مرعی (مراعات شده - ملاحظه شده) - محظوظ (بهره ور) - غازی (جنگ جو)